

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences*,  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 22, No. 8, Autumn 2022, 67-88  
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.34449.2103

## **A Critique on the Book** ***“Iranians and History of Phonetics”***

**Shahram Naghshbandi\***

### **Abstract**

It seems that *‘Iranians and History of Phonetics’* written by Seyyed Mehdi Samaei is the only book whose primary purpose is to give a short history of Iranian scientists’ phonetic studies and to introduce their achievements. Phonetic studies from the sixth BC to the fifteenth century AD in Greek, Rome, India, and Islamic states are the topics covered in this book. In this article, an attempt has been made to introduce and review the mentioned work in detail. After introducing the chapters and sections of this book, the formal aspects have been discussed; issues such as the author’s style, references, bibliographic information, and phonetic transcription. In the detailed content analysis and criticism of this work, each chapter has been discussed separately according to its subject and purpose. It is concluded that this work should be considered just as some references to the history of linguistics sources and a collection and summary of some old sources in the field of phonetic studies in Islamic states, which critically need to be described and elaborated in current linguistic terms.

**Keywords:** Phonetics, Phonology, Persian, Linguistics History, Samaei.

\* Assistant Professor, Faculty Member at Linguistics Department, Semnan University, Iran,

Date received: 15/05/2022, Date of acceptance: 28/09/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## بررسی و نقد کتاب تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان

شهرام نقشبندی\*

### چکیده

به نظر می‌رسد که تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان، تألیف سید مهدی سمائی تنها کتابی باشد که هدف اصلی آن معرفی سیر مطالعات آواشناسی و دستاوردهای دانشمندان ایرانی در این زمینه است. بر طبق فهرست مطالب کتاب، آواشناسی در یونان، روم، هند و سرزمین‌های اسلامی، در بازه زمانی ششم پیش از میلاد تا پانزدهم میلادی، مطالبی هستند که این کتاب به آنها می‌پردازد. در این مقاله سعی شده است که اثر مذکور مفصلاً معرفی و نقد و بررسی شود. پس از معرفی فصل‌ها و بخش‌های این کتاب، در تحلیل و نقد صورتی اثر به مواردی نظیر شیوه نگارش نویسنده، رسم‌الخط، شیوه ارجاع و اطلاعات کتاب‌شناختی، و آوانگاری پرداخته شده است. در تحلیل و نقد محتوایی مفصل این اثر، هر فصل به صورت جداگانه با توجه به موضوع و هدف آن مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. براساس تحلیل‌های صورتی و محتوایی که در این مقاله ارائه شده است این اثر را در خوشبینانه‌ترین وضعیت، می‌توان عمدتاً ارجاعاتی به برخی منابع در زمینه تاریخ زبان‌شناسی، و گردآوری و تلخیص برخی منابع در زمینه آواشناسی در کشورهای اسلامی دانست. زیرا عموماً مطالب کتاب نقل قول‌هایی است از منابعی نسبتاً قدیمی و نیازمند شرح و توصیف در قالب اصطلاحات رایج امروزی.

**کلیدواژه‌ها:** آواشناسی، واج‌شناسی، فارسی، تاریخ زبان‌شناسی، سمائی.

\* استادیار، عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی، دانشگاه سمنان، ایران، naghshbandi@semnan.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۶



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

## ۱. مقدمه

برای درک بهتر دیدگاه‌ها و دست‌آوردهای پژوهش‌گران گذشته یک حوزه علمی و ارتباط آن با دیدگاه‌ها و نظریات رایج امروزی، توصیف و تحلیل نقادانه دیدگاه‌ها و نظریات گذشته در بافت تحول تاریخی آن حوزه علمی ضروری است. تاریخ زبان‌شناسی حوزه‌ای است که از جهات گوناگون مورد توجه قرار گرفته و توصیف و تحلیل‌های نقادانه‌ای از آن ارائه شده است. *تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان* تلاشی است برای معرفی سیر مطالعات و دستاوردهای دانشمندان ایرانی در آواشناسی. در پژوهش حاضر به معرفی و نقد و بررسی کتاب مذکور می‌پردازیم و خواهیم دید که تا چه اندازه این اثر در معرفی تاریخی دیدگاه‌ها و دست‌آوردهای آواشناسی ایرانی موفق بوده است، و در این کتاب اصولاً تلاشی برای توصیف و تحلیل نقادانه و قابل‌فهم‌تر کردن نظریات گذشته در قالب اصطلاحات رایج امروزی صورت گرفته یا خیر.

## ۲. معرفی اجمالی اثر

کتاب *تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان*، به قلم آقای دکتر سید مهدی سمائی، در سال ۱۳۸۸ توسط نشر مرکز در ۱۲۶ صفحه و در قطع رقعی منتشر شده است. عنوان و نام نویسنده روی جلد، در زمینه‌ای سفیدرنگ، در قلم‌ها، اندازه‌ها و رنگ‌های مختلفی نمایش داده شده و در پشت جلد بخش‌هایی از پیشگفتار نویسنده آمده است. هدف اصلی از تألیف این کتاب، بنا بر قول نویسنده، معرفی سیر مطالعات آواشناختی از حدود قرن ششم قبل از میلاد تا قرن پانزدهم میلادی، و نیز مشخص کردن سهم واقعی دانشمندان ایرانی در آواشناسی است. نویسنده مخاطبان این کتاب را هم زبان‌شناسان و هم کسانی می‌داند که مشتاق یافتن رد پای اجدادشان در تاریخ علوم هستند.

عنوان‌های بخش‌های مختلف این کتاب به ترتیب عبارتند از: تقدیر و تشکر، پیشگفتار، مقدمه، فصل اول یونان، فصل دوم روم و قرون وسطی، فصل سوم هند، فصل چهارم سرزمین‌های اسلامی، فصل پنجم آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی، سخن پایانی، منابع و مآخذ، منابع و مآخذ سنتی، واژه‌نامه فارسی-انگلیسی، واژه‌نامه انگلیسی-فارسی، و نمایه.

در بخش مقدمه نویسنده با هدف این که نشان دهد آواشناسی یک رشته علمی است، ابتدا به برخی ویژگی‌های علم از دیدگاه برنال (۱۳۸۰) اشاره می‌کند و سپس با توجه به این ویژگی‌ها آواشناسی را یک رشته علمی می‌داند و به طور مختصر شاخه‌های مختلف آواشناسی و کاربردهایشان را معرفی می‌کند. در ادامه، موضوع فصل‌های یک تا پنج را به اختصار شرح می‌دهد، و در پایان به دو نکته اشاره می‌کند؛ یکی در مورد شیوه آوانگاری و دیگری در مورد شیوه ارجاع و ثبت اطلاعات کتاب‌شناختی در فهرست منابع و مآخذ.

فصل اول درباره یونان باستان است و دانشمندانی که در آن سرزمین به بررسی زبان پرداخته‌اند. این فصل با معرفی بسیار مختصر نظام نوشتاری یونانی باستان و چهار دوره تاریخی علم در آن دیار آغاز می‌گردد. سپس نویسنده شرح مختصری از مطالعات زبانی از قرن پنجم پیش از میلاد ارائه می‌کند، که با پروتاگوراس (Protagoras) و افلاطون و ارسطو آغاز می‌شود، و پس از آن دستاوردهای دانشمندان رواقی و ادیبان اسکندرانی را معرفی می‌کند تا به هرودیانوس (Herodian) و دستاوردهایش در آواشناسی در قرن‌های دوم و سوم میلادی می‌رسد.

فصل دوم درباره روم و قرون وسطی و مطالعات زبانی در آن دوران است. نویسنده ابتدا گزارش مختصری درباره وضعیت سیاسی و اجتماعی روم ارائه می‌دهد و سپس وارون (Marcus Terentius Varro) و دستاوردهای او در زبان‌شناسی را در حدود قرن اول پیش از میلاد معرفی می‌کند و از رمیئوس پاله‌مون (Remmius Palaemon) و کوئین‌تیلیان (Marcus Fabius Quintilianus) در قرن نخست پس از میلاد، نام می‌برد و بخش مربوط به روم را در سال پانصد میلادی با پرسکیانوس (Priscian) و دیدگاه‌هایش در باب زبان به پایان می‌رساند. در بخش مربوط به قرون وسطی، اجمالاً به وضعیت سیاسی و اجتماعی آن دوره اشاره‌هایی می‌کند، و مهم‌ترین دستاورد محققان زبانی قرون وسطی را تدوین دستورهای نظریه‌پردازانه در حوزه نحو و روابط ساختاری می‌داند و این‌گونه دستورها را قابل قیاس با دستور زایشی تلقی می‌کند.

فصل سوم به مطالعات زبان‌شناختی، به‌ویژه آواشناختی، در هند اختصاص یافته است. نویسنده در این فصل، پس از اشاره به یاسکه (Yaska) در قرن ششم یا هفتم پیش از میلاد و پانینی (Panini) در قرن پنجم پیش از میلاد، به آواشناسی در هند می‌رسد. در بخش مربوط به آواشناسی، دستاورد پژوهش‌های هندیان درباره آواهای/نظام آوایی

زبان سانسکریت بر اساس دستور پائینی شرح داده می‌شود. نویسندگان با ارائه مواردی از دستور مذکور، به نقل از مجتبائی (۱۳۸۳)، نشان می‌دهد که هندیان باستان در توصیف و طبقه‌بندی آواها به ویژگی‌های جایگاه تولید، شیوه تولید، و واکنش‌های واقف بوده‌اند. نویسندگان همچنین به این نکته اشاره می‌کنند که هندیان به برخی ویژگی‌های «هموندی/زبرزنجیری» (prosodic/suprasegmental) و مفهوم واج و واج‌گونه نیز آگاهی داشته‌اند.

فصل چهارم که عنوانش سرزمین‌های اسلامی است، با ظهور اسلام در جزیره‌العرب و فتح ایران آغاز می‌گردد. سپس نویسنده زبان علم و اوضاع دانش در نخستین سده‌های پس از ظهور اسلام را معرفی می‌کند. مطالعه زبان در سرزمین‌های اسلامی عنوان یکی از بخش‌های این فصل است که خود از سه زیربخش تشکیل شده است: جمع‌آوری قرآن، اعراب و اعجام، و مطالعات دستوری. به اعتقاد نویسنده، مطالعات زبانی در سرزمین‌های اسلامی وام‌دار قرآن است. در دو زیربخش نخست، نحوه جمع‌آوری قرآن، شیوه‌های کتابت آن، و افزوده شدن اعراب (حرکات: نشانه‌های زیر و زبری برای نشان‌دادن واژه‌های کوتاه) و اعجام (نقطه‌گذاری‌ها) به اختصار شرح داده می‌شود. زیربخش پایانی که مطالعات دستوری نام دارد به طور کامل به معرفی *الکتاب* سیبویه اختصاص دارد؛ البته فهرست‌وار به عناوین کتاب مذکور اشاره شده است. نویسنده در پایان همین زیربخش به دو مکتب بصره و کوفه، ترجمه آثار فلسفی از یونانی، و حاشیه‌نویسی بر آثار پیشین در قرن‌های پنجم تا دهم هجری اشاره‌هایی می‌کند.

فصل پنجم، همان‌گونه که از نامش پیداست معرفی مطالعات آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی است و مطالعات ایرانیان هم در همین فصل معرفی و بررسی می‌شود. نویسنده آثار آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی را دارای دو ویژگی مشترک می‌داند: یکی این که عمدتاً درباره زبان عربی و دیگر این که کاربردی هستند و به ضرورت مباحث وزن شعر و یا تلفظ درست تألیف شده‌اند. نویسنده آثاری را که در این فصل معرفی و بررسی کرده در دو دسته کلی قرار داده است: دسته اول، که آنها را منابع فرعی نامیده، منابعی هستند که مسائل آواشناسی در آنها به صورت حاشیه‌ای و در لابلائی مطالب دیگر آورده شده است؛ شامل *المعجم فی معاییر اشعار العجم* نوشته شمس قیس رازی و *معیار الاشعار* نوشته خواجه نصیرالدین طوسی. دسته دوم، که آنها را منابع اصلی نامیده شامل *العین* نوشته

بررسی و نقد کتاب تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان (شهرام نقشبندی) ۷۳

خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب نوشته سیبویه، *سِرُّصَنَائِعِ الْإِعْرَابِ* نوشته ابن جنی، *المَفْصَل* نوشته زمخشری، *النَّشْرُ فِي الْقِرَائَاتِ الْعَشْرِ* نوشته ابن جزری، و *مخارج الحروف* نوشته ابوعلی سینا.

در آخرین فصل کتاب که سخن پایانی نام دارد، نویسنده با توجه به آنچه که در فصل پنجم آمده است نتیجه می‌گیرد که ایرانیان سهم عمده‌ای در مطالعات آواشناسی داشته‌اند و همانند یونانیان از حاصل کار پیشینیان خود استفاده و در تکوین این علم تلاش کرده‌اند و بدین ترتیب از این پس می‌توان گفت که ایرانیان سنت آواشناسی دارند.

### ۳. تحلیل و نقد صوری اثر

نثر نویسنده، شیوه نگارش، رسم الخط، حروف‌نگاری، شیوه ارجاع و اطلاعات کتاب‌شناختی، و آوانگاری در زیربخش‌های زیر بررسی و نقد می‌شود:

۱.۳ متن این کتاب عموماً نثری ساده و روان دارد و خواننده درگیر جملات پیچیده و مبهم نمی‌شود.

۲.۳ به لحاظ رسم الخط و اشتباه‌های حروف‌نگاری برخی ناهماهنگی‌ها، اگرچه انگشت‌شمار، دیده می‌شود. مثلاً:

عدم یک‌دستی در پیوسته‌نویسی یا جدانویسی پسوند (تفضیلی) -تر. مثلاً: "فهرستهای دیگری برای دسترسی آسان‌تر و دقیق‌تر ... " (ص ۶).

عدم یک‌دستی در پیوسته‌نویسی یا جدانویسی -ها (نشانه جمع): مثلاً "استفها" (ص ۲۸)؛ "زایشی‌ها" (ص ۲۹).

عدم یک‌دستی در به کار بردن برخی معادل‌ها. مثلاً در صفحه ۲۴ یک‌بار گفته شده زبان لاتین و در همان صفحه در جای دیگر زبان لاتینی به کار رفته است. در صفحه ۲۹ از اصطلاح ساختاریان استفاده شده و بلافاصله در جمله بعد ساخت‌گرایان آمده است. برخی اشتباه‌های حروف‌نگاری: "محرف" به جای منحرف (ص ۲۴)؛ "مرد" به جای مراد (ص ۶۶)؛

۳.۳ به دلیل نبود نشانه‌های زیر و زبری و معادل انگلیسی در پانوشت، تلفظ دقیق برخی کلمات، بخصوص نام‌ها، مشکل است. مثلاً: "...کلبیان تا حدی هم شیفته کردار ارفئوس افسانه‌ای بودند و ..." (ص ۱۴) یا "به گفته ابن مقفع ایرانیان هفت خط داشتند به نام‌های دین دفیریه، ویش دبیریه، کشتج، نیم‌کشتج، راز سهریه، راس سهریه، زوارشن" (ص ۴۳). هم‌چنین به‌سختی می‌توان برخی نام‌ها را در فهرست منابع یافت. مثلاً در صفحه ۸۱ نقل قولی از سمعان آمده است (البته بدون تاریخ). برای یافتن این نام باید همه فهرست‌های منابع را جستجو کرد تا بتوان آن را در فهرست منابع انگلیسی به صورت Semaan پیدا کرد؛ و هم‌چنین زاپکیه‌ویچ در پانوشت صفحه ۲۴ که باید آن را در فهرست منابع انگلیسی/فرانسه به صورت Czapkiewicz یافت.

۴.۳ کتاب دارای نمایه‌ای مفصل و مفید است که به صورت الفبایی و در چند بخش اصطلاحات عربی، اشخاص و گروه‌ها و مکاتب، مکان‌ها، و موضوع‌ها را طبقه‌بندی کرده است.

۵.۳ ثبت اطلاعات کتاب‌شناختی در فهرست منابع یک دست و دقیق نیست. اگرچه نویسنده در مقدمه کتاب به اجمال توضیح می‌دهد که به دلیل متفاوت بودن اطلاعات کتاب‌شناختی کتاب‌های قدیمی و کتاب‌های جدید، دو فهرست منابع جداگانه در نظر گرفته است، در برخی موارد معلوم نیست که چرا برخی آثار در یکی از این دو فهرست قرار گرفته‌اند. اما مشکل اصلی در همه انواع فهرست‌های منابع در این کتاب، اعم از سنتی و غیر سنتی و انگلیسی/فرانسه، این است که هیچ‌کدام به ترتیب الفبا تنظیم نشده‌اند.

نکته مهم دیگر در این زمینه این است که برخی منابع در فهرست‌های منابع آمده‌اند، اما در متن هیچ ارجاعی به آنها داده نشده است. هم‌چنین به برخی منابع در متن ارجاع داده شده است، اما مشخصات اثر در فهرست منابع نیامده است؛ مثلاً ابو عبید جوزجانی در پانوشت صفحه ۸۱ یا ورستیگ (Kees Versteegh) در صفحه ۱۰۵.

۶.۳ امروزه در متون زبان‌شناسی، خصوصاً آواشناسی، استفاده از یک شیوه رایج و بدون ابهام برای نشان دادن آواها از ضروریات است، که رایج‌ترین شیوه «الفبای آوانویسی بین‌المللی» (International Phonetic Alphabet: IPA) است. نویسنده در مقدمه کتاب توضیح می‌دهد که واج‌ها را به سه صورت نشان داده است: "به صورتی که الفبا را می‌خوانند. یعنی میم، نون، تاء. گاهی به صورت حرف مثل م، ن، ت. گاهی به شکل



واج‌نگاشته مثل /t/ /n/ /m/ چندگانگی ثبت واج‌ها آگاهانه بوده است. (ص ۶). نخستین مسئله در این نقل قول اصطلاح واج است که در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت. در مورد آوانویسی (واج‌نویسی به زعم نویسنده) ذکر این نکته ضروری است که به کاربردن رسم‌الخط مرسوم، در اینجا فارسی/عربی، برای نشان دادن آواها در آثار گذشتگان امری بدیهی است، و طبیعتاً نقل قول از این آثار هم باید به همان صورت باشد. اما مشکل از آنجایی آغاز می‌شود که نویسنده قصد شرح و تبیین آثار مذکور را در چهارچوب زبان‌شناسی نوین دارد. نویسنده در بیش‌تر موارد از حروف الفبای فارسی/عربی استفاده کرده و در مواردی هم از نشانه‌های آوانویسی؛ به نمونه‌هایی از این دست توجه کنید:

“... شیوه تولید و واجگاه صامت ج در زبان عربی آن زمان با ج فارسی متفاوت بوده است...” (پانوشت صفحه ۹۸)

آوایی‌ها به زعم هندیان با صوت (nada) ادا می‌شوند و بی‌آواها با نفس. این تقسیم‌بندی را هندیان در جدولی آورده‌اند که در آن هر دسته آوا با نام اولین آوای گروه خود نامیده می‌شود. مثلاً گروهی که در آن k و č و T و P (انسدادی‌ها) قرار دارند با نام اولین صامت گروه یعنی k خوانده می‌شود و ... (ص ۳۵).

نشانه‌هایی که در این نقل قول به کار رفته اصلاً معلوم نیست که به چه آوایی دلالت دارند. حروف P و T (حروف بزرگ: capital letters) نه در الفبای آوانویسی بین‌المللی وجود دارد و نه در «نظام آوانویسی آمریکایی» (American Transcription System) ن. ک. کنستویچ (Michael Kenstowicz، ۱۹۹۴: ۲۴). نشانه č در نظام آوانویسی آمریکایی به کار می‌رود و نشان دهنده همخوان انسایشی بی‌واک است ([tʃ])، اما توضیح نویسنده که همگی این آواها را انسدادی می‌داند، بیش‌تر موجب سردرگمی خواننده می‌شود.

#### ۴. تحلیل و نقد محتوایی اثر

در مقدمه کتاب، نویسنده بدون ارائه تعریفی از آواشناسی مستقیماً به سراغ انواع شاخه‌های مختلف آواشناسی می‌رود و پس از معرفی بسیار اجمالی هریک، به کاربردهای عمدتاً غیر زبان‌شناختی‌شان اشاره می‌کند. مثلاً در مورد کاربردهای آواشناسی تولیدی

چنین می‌نویسد: "از دستاوردهای آواشناسی تولیدی در درمان بیماری‌های گفتار و زبان و همچنین در آموزش زبان دوم و آموزش لب‌خوانی استفاده می‌شود. آموختن شیوه تولید آواها و فرایندهای آوایی آنها برای آوازه‌خوانان نیز ضروری است." (صفحه ۵). در صورتی که از نخستین و مهم‌ترین کاربرد زبان‌شناختی آواشناسی، یعنی تعیین و توصیف آواهای یک زبان و مبنایی برای توصیف و تحلیل نظام آوایی، هیچ سخنی به میان نمی‌آورد.

#### ۱.۴ فصل اول: یونان

فصل اول با جمله‌ای از رویینز (۱۳۷۰) آغاز می‌شود. "یونان همواره کانون سلسله‌ای از پژوهش‌ها و بررسی‌های مداوم و به هم پیوسته علمی بوده است." خواننده این جمله تصور می‌کند که رویینز در جمله فوق به طور کلی در مورد وضعیت علم در یونان صحبت می‌کند. در صورتی که با مراجعه به رویینز (۱۳۷۰: ۲۷) متوجه می‌شویم که در این‌جا منظور از علم همان زبان‌شناسی است، و جمله فوق برشی است از بخشی از یک پاراگراف که همه واقعتاً را نشان نمی‌دهد.

در صفحات ۹ و ۱۰ نویسنده از سوسفطائیان و رواقیان صحبت می‌کند و نگرش آنان به زبان. اما به یک‌باره و بدون هیچ مقدمه‌ای بحث تعصب به زبان مطرح می‌شود و نویسنده به قرن چهارم هجری می‌رود و جمله‌ای از ابومنصور محمدبن احمد ازهری، مؤلف کتاب تهذیب‌اللغه، را نقل می‌کند و بلافاصله بدون هیچ توضیحی در جمله بعد ویلهلم فون هومبولت (Wilhelm von Humboldt) را جانشین ابومنصور محمدبن احمد ازهری معرفی می‌کند که تکامل تصریف را ملاک برتری زبان و هوش و تمدن می‌دانست و در پایان جمله به سورن (۱۳۸۷: ۲۶۴) ارجاع می‌دهد. گذشته از سردرگم شدن خواننده در این پاراگراف، خواننده تصور می‌کند که آنچه در مورد جانشینی هومبولت گفته شده به نقل از سورن (۱۳۸۷) است، که چنین نیست.

در مجموع، در فصل اول که حدوداً سیزده صفحه است آنچه در مورد آواشناسی آمده کم‌تر از یک صفحه است که آن هم همگی نقل قول است از رویینز (۱۳۷۰)؛ بدون هیچ اظهار نظر و توضیحی از نویسنده.

ذکر دو نکته در اینجا ضروری است. نخست این که آنچه در رویینز (۱۳۷۰) در مورد آواشناسی در یونان باستان آمده بسیار مفصل‌تر و دقیق‌تر از آن چیزی است که در کتاب

حاضر آمده (ن.ک روینیز، ۱۳۷۰: ۸۴-۸۵). دیگر این که نویسنده گرامی در این کتاب به جای اصطلاحات همخوان و واکه که در متون زبان‌شناسی نوین کاملاً رایج و در روینیز (۱۳۷۰) هم به کار رفته‌اند از دو اصطلاح نسبتاً منسوخ صامت و مصوت استفاده می‌کند.

## ۲.۴ فصل دوم: روم و قرون وسطی

در فصل دوم که حدوداً نه صفحه است، فقط چهار جمله در قالب یک پاراگراف در مورد آواشناسی در روم باستان است. این چهار جمله هم نقل قول است از روینیز (۱۳۷۰: ۱۳۲). در مورد آواشناسی در قرون وسطی هم هیچ صحبتی نشده است و به جای آن در مورد وضعیت اجتماعی و علاقه محققان زبانی قرون وسطی به تدوین دستورهای نظریه‌پردازانه صحبت شده است. در صورتی که با مراجعه به روینیز (۱۳۷۰: ۱۶۲-۱۶۵) می‌توان دید که بحث مفصلی وجود دارد در مورد آواشناسی زبان ایسلندی در کتاب نخستین رساله دستوری (First Grammatical Treatise) که در قرن دوازدهم میلادی نوشته شده است؛ در این خصوص در زیربخش ۴-۶ مقاله حاضر توضیحات بیشتری خواهیم داد.

## ۳.۴ فصل سوم: هند

فصل سوم نیز عمدتاً نقل قول است و حضور نویسنده چندان احساس نمی‌شود. علاوه بر این، بخش مربوط به آواشناسی نزد هندیان باستان در روینیز (۱۳۷۰: ۳۰۳-۳۰۸) بسیار مفصل‌تر است و دمی‌دگی، انواع زیری وبمی، و مفهوم واج در آن دوره را نیز شرح می‌دهد. در این فصل می‌بینیم نویسنده برای اصطلاح انگلیسی place of articulation معادل‌های واجگاه و مخرج را به کار می‌برد. با نگاهی به متون زبان‌شناسی فارسی متوجه می‌شویم که جایگاه تولید/جایگاه فراگویی رایج‌ترین و شفاف‌ترین معادل‌ها برای اصطلاح مذکور هستند. اصطلاح مخرج، اگرچه غلط نیست، در متون جدید به کار نمی‌رود و چندان رایج نیست. اما اصطلاح واجگاه نه تنها معادل شفافی نیست بلکه به نظر این نگارنده غلط هم هست. تعریف عمومی واج در زبان‌شناسی، کوچک‌ترین واحد ممیز معنی است که خود فاقد معنی است. در واقع واج واحدی انتزاعی است که آوا تجلی فیزیکی آن در گفتار است. این آوا است که توسط اندام‌های گفتار تولید می‌شود و جایگاه تولید به

اندام‌های دخیل در تولید آواها دلالت می‌کند. در صورتی که می‌بینیم اصطلاح واج‌گاه بر هیچ چیزی نمی‌تواند دلالت بکند، مگر این که آن را محل واج بدانیم؛ یعنی محل آن پدیده انتزاعی که در ذهن سخنگویان یک زبان وجود دارد! این تعریف کاملاً بی‌معنی است. علاوه بر این اگر واج‌گاه را معادل place of articulation به کار ببریم، پس می‌توانیم اصطلاح عجیب و غریب شیوه واج را هم برای manner of articulation به کار ببریم. در همین زمینه، عبارت کاملاً غیر علمی و بی‌معنی دیگری که در این کتاب به کار رفته "واجگاه حروف" در صفحه ۷۱ است.

نکته قابل ذکر دیگر در این فصل مربوط می‌شود به تقسیم‌بندی اندام‌های گفتار توسط هندیان. در صفحه ۳۶ چنین آمده است: "تقسیم اندام‌ها به اندام‌های درون دهان (شش، چاکنای، خیشوم) و بیرون دهان (از چاکنای تا لب‌ها)..." در جمله فوق جای اندام‌های درون دهان و بیرون دهان را باید جابجا کرد تا مفهوم جمله درست شود.

#### ۴.۴ فصل چهارم: سرزمین‌های اسلامی

فصل چهارم را در واقع می‌توان مقدمه‌ای برای فصل پنجم دانست که به مطالعات آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی اختصاص دارد. همان‌گونه که در بخش معرفی اجمالی اثر در بالا گفته شد، این فصل عمدتاً دربارهٔ اوضاع و احوال اجتماعی در نخستین سده‌های اسلامی در جزیره‌العرب است و به برخی مطالعات دستوری در آن دوره اشاره می‌کند که کتاب سیبویه در صدر آنها قرار دارد و خواننده را آماده می‌کند تا در فصل بعد آن را شرح و تبیین کند.

#### ۵.۴ فصل پنجم: آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی

فصل پنجم مفصل‌ترین فصل کتاب است و برخلاف سایر فصل‌ها، همان‌گونه که از نامش پیداست، منحصرأ دربارهٔ آواشناسی است. نکات قابل توجه در این فصل به شرح زیر است:

- در زیرفصل ۱-۵ نویسنده کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، نوشته شمس قیس رازی را معرفی می‌کند. اما صرفاً به ذکر چند نقل قول از آن اثر اکتفا می‌کند؛ بدون آن که اظهار نظری و یا توضیحی به آن بیافزاید. مثلاً مطلب زیر را بدون هیچ توضیحی عیناً نقل کرده است.

و اگر کسی مثلاً دندان‌ها بر میان نهد که مخرج فا است یا سر زبان در پس ثنایا نهد که مخرج سین است و نفس فروگذارد اگر چه از آن آواز فا و سین فهم توان کرد او را به سین و فا متکلم نخوانند الا که آواز از مخرج در گذارند تا یکی از این هیأت سه‌گانه [حرکات] در تلفظ آن ظاهر شود چنانک گویند فَا یا فُ یا فِ (صفحه ۶۴).

در این نقل قول نکات جالبی وجود دارد که می‌توان آنها را در قالب آواشناسی امروزی توضیح و نشان داد که پژوهشگران در آن دوران به چه ظریفی واقف بوده‌اند، و نویسنده هیچ اشاره‌ای به آنها نکرده است. مثلاً در نقل قول بالا شمس قیس احتمالاً جایگاه تولید سین، یعنی همخوان سایشی [s]، را در زبان عربی لثوی-دندانی می‌دانسته. همان‌گونه که می‌دانیم در زبان عربی دو همخوان سایشی دندانی وجود دارد که در الفبای بین‌المللی آوایی با نشانه [θ] و [ð] نمایش داده می‌شوند و نماد حرفی آنها در الفبای عربی «ث» و «ذ» است. مطمئناً شمس قیس به متفاوت بودن جایگاه تولید دو همخوان [s] و [θ] واقف بوده است. بدین ترتیب در نقل قول بالا منظور شمس قیس از «پس ثنایا» همان «لثه» (alveolar ridge) بوده، و یا تحت تأثیر زبان فارسی همخوان [s] را نیز در زبان عربی لثوی-دندانی تلقی کرده است و آن را با جفت انفجاریش، یعنی [t] در زبان فارسی هم‌جایگاه دانسته است. شاید اگر شواهد دیگری از اثر مذکور ارائه می‌شد می‌توانستیم به یک نتیجه قطعی برسیم. نکته دیگر در نقل قول بالا این است که شمس قیس به سازوکار جریان هوا در تولید آواها واقف بوده و آنچه را که مرحله به مرحله گفته مطابقت دارد با حرکت «فراگوی فعال» (active articulator) به سوی «فراگوی غیر فعال» (passive articulator) و تولید آوا در اثر «گرفت» (constriction) ایجاد شده در مسیر جریان هوا، که در منابع آواشناسی نوین آمده است. ن.ک. کتفورد (J. C. Catford, ۲۰۰۱).

- معیار/الاشعار، اثر خواجه نصیرالدین طوسی، کتاب دیگری است که در زیرفصل ۲-۵ معرفی شده است.

در این زیربخش به نقل از کتاب مذکور به دو واژه کشیده اشاره می‌شود، که نقل قول و توضیحات نویسنده به این صورت است: «یکی از این دو مصوت ممدود «که میان ضمه و فتحه باشد» در لفظ شور /šōr/ و دیگری «که میان فتحه و کسره باشد» در لفظ شیر /šēr/ وجود دارد. مصوت /ō/ واو مجهول و مصوت /ē/ یاء مجهول است. حرف سومی هم هست که میان ضمه و کسره است و «گویند کسره است به اشمام ضمه». به ظاهر منظور خواجه مصوت پیشین میانی گرد یعنی /ō/ است که در فرانسوی و ترکی و آلمانی وجود دارد» (صفحه ۶۶). آنچه که میان دو علامت «...» آمده نقل‌قول‌هایی است که نویسنده ذکر کرده است. در اینجا اگرچه نویسنده خود توضیحاتی اضافه کرده، اما این توضیحات عمدتاً در قالب همان اصطلاحات گذشته‌گان است و به خواننده امروزی کمک چندانی نمی‌کند. مثلاً از اصطلاح مصوت ممدود به جای واژه کشیده استفاده کرده است. همچنین در مورد دو واژه کشیده مذکور جای این توضیح خالی است که این دو واژه نیمه‌افراشته کشیده در گذشته‌ای نه چندان دور در زبان فارسی وجود داشته‌اند، و در برخی گونه‌های امروزی زبان فارسی و زبان‌های ایرانی به کار می‌روند و به همین سبب در عروض سنتی شعر فارسی مورد توجه قرار گرفته‌اند. نشان دادن این آواها با رسم‌الخط رایج فارسی (شیر و شور) در مقابل آوانوشته‌ها، بدون توضیحات فوق، بیش‌تر موجب سردرگمی خواننده می‌شود. نویسنده همچنین بدون ارائه هیچ شهادتی وجود یک واژه نیمه‌افراشته پیشین گرد [θ] را (همانند ترکی و فرانسه و آلمانی) در زبان فارسی آن دوره مفروض دانسته، که با توجه به شواهد موجود دور از واقعیت به نظر می‌رسد (ن. ک. ابوالقاسمی، ۱۳۸۰).

در جای دیگری (صفحه ۶۷) در توضیحات نویسنده این‌گونه آمده است: «از هشت مصمت عربی نام برده می‌شود که در فارسی وجود ندارند: ث، ح، ص، ض، ط، ع، غ. همچنین از پنج مصوت که خاص زبان فارسی است: پ، چ، ژ، ف، گ.» (صفحه ۶۷). نخستین کلمه مهجوری که به چشم می‌آید مصمت است که برای هم‌خوان به کار رفته است (توجه داشته باشید که این توضیحات از نویسنده و نقل به مضمون از معیارالاشعار است). نکته دوم این که همه آواها را با رسم‌الخط رایج عربی نمایش داده است و خواننده‌ای که با آواهای عربی آشنایی نداشته باشد از کجا

باید بدانند که این آواها در فارسی نیستند. مهم‌ترین نکته این که همه پنج همخوان فارسی را که در عربی نیستند، مصوت (واکه) معرفی کرده است.

آخرین نکته‌ای که نویسنده در مورد معیارالاشعار مطرح می‌کند، نظر خواجه نصیرالدین طوسی در باب حروف رَوّی و حروف مُتقارب است. تنها توضیحی که نویسنده به این مطلب می‌افزاید این است که "اگر واج‌گاه رَوّی‌ها به هم نزدیک‌تر باشد رَوّی مشخص‌تر و پوشیده‌تر است" (صفحه ۶۸). کاملاً روشن است که این توضیح به مخاطبان این کتاب هیچ کمکی نمی‌کند؛ مخاطبانی که به قول نویسنده زبان‌شناسان و مشتاقان ردّ پای اجداد خود در تاریخ علومند. زبان‌شناسان و متخصصان آواشناسی و مشتاقان مذکور الزاماً با عروض عربی و فارسی آشنا نیستند، و در واقع وظیفه نویسنده چنین کتابی است که لااقل توضیح مختصری در قالب اصطلاحات امروزی به مطالب نقل شده بیافزاید. وگرنه متخصصان عروض و یا حتی کسانی که با اوزان شعر فارسی آشنایی دارند خود با منابع و اصطلاحات مربوط به خوبی آشنا هستند.

- در زیرفصل ۳-۵ نویسنده به فرهنگ لغت العین، نوشته خلیل بن احمد فراهیدی می‌پردازد. موارد زیر نکات قابل توجه در این زمینه است.

در ابتدا نویسنده به درستی توضیح می‌دهد که خلیل بن احمد در چینش مدخل‌های این فرهنگ از معیارهای آواشناختی استفاده کرده است و ترتیب حروف الفبای عربی را در نظر نگرفته است و ترتیب مدخل‌ها بر اساس جایگاه تولید نخستین آوای کلمه از حنجره تا لب‌ها است. همچنین به این نکته اشاره می‌کند که خلیل بن احمد در این کار متأثر از دیدگاه هندیان بوده است، که دست‌کم از قرن‌های هفتم و هشتم پیش‌ازمیلاد با ترتیب جایگاه تولید آواها آشنا بوده‌اند.

نویسنده در خصوص جایگاه تولید آواهای عربی چنین توضیح می‌دهد: "او [خلیل] پسین‌ترین آوای زبان عربی را مبنا قرار داده و اولین مدخل را با صامت چاکنایی ع شروع کرده است..." (صفحه ۷۰). همان گونه که می‌دانیم حرف ع در زبان عربی نشان‌دهنده همخوان سایشی حلقی واکدار است که در الفبای آوانویسی بین‌المللی با نماد [ʕ] نمایش داده می‌شود. در صورتی که می‌بینیم نویسنده گرامی آن را هم‌خوانی چاکنایی معرفی کرده است. جالب این‌جاست که در ادامه، هنگامی که

شیوه طبقه‌بندی آواها (حروف) به نقل از خلیل آمده است، می‌بینیم که آوای (حرف) مذکور در طبقه حلقیه قرار گرفته است. علاوه بر این نویسنده هیچ تلاشی نکرده که لاقل برای حروف عربی که در گروه‌های مختلفی طبقه‌بندی شده‌اند، نماد آوایی معادلشان را ارائه دهد و آشنایی خواننده را با الفبا و نظام آوایی عربی بدیهی تلقی کرده است.

نویسنده در خصوص نام‌گذاری طبقه آواها (حروف) از دیدگاه خلیل، در پانوشتی مختصر در صفحه ۷۰ تلاش کرده است تا معادل‌هایی امروزی برای نام‌های مذکور ارائه دهد. در مورد طبقه حلقیه هیچ توضیحی نداده است، که البته توضیحات جالبی از دیدگاه آواشناسی و واج‌شناسی می‌توانست داده شود. (در این زمینه در ادامه صحبت خواهد شد). طبقه لهویه را که متشکل از ق و ک است تحت عنوان نرم‌کامی معرفی کرده است. در اینجا نویسنده می‌توانست این توضیح را بیافزاید که حرف ق در عربی نماد یک همخوان انفجاری ملازی بی‌واک [q] است که احتمالاً دارای گونه‌های پس‌نرم‌کامی هم باشد، ن.ک. واتسون (Janet C. E. Watson, ۲۰۰۲). نویسنده همچنین برای طبقه شجریه اصطلاح مبهم میان‌دهانی را به کار برده است؛ که با توجه به آوای تشکیل دهنده آن (zʕ, f, dʒ)، اصطلاح «پس‌لثوی یا لثوی-کامی» (post-alveolar/alveo-palatal) برای نامیدن آن مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

- مباحث آواشناختی در *الکتاب* سیبویه در زیرفصل ۴-۵ بحث شده است.

در ابتدا تقسیم‌بندی شانزده‌گانه آوای زبان عربی به لحاظ جایگاه تولید از دیدگاه سیبویه، بدون هیچ گونه توضیحی و سپس مقایسه‌ای اجمالی میان این تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی خلیل از قول مجتبائی (۱۳۸۳) ارائه شده است. نویسنده سپس تلاش کرده است تا تقسیم‌بندی‌های دیگر آواها در *الکتاب* را به لحاظ شیوه تولید و واک‌داری توضیح دهد. توضیحات نویسنده در این قسمت نسبت به سایر قسمت‌هایی که تا کنون بحث شده، مستدل‌تر و روشن‌تر است. در بخش دیگری در این زیرفصل به تأثیر آواها بر یکدیگر می‌پردازد، که سیبویه آن را *مضارعه* و گاهی *تقریب* نامیده است. نویسنده اشاره می‌کند که این وضعیت همان «همگونی» (assimilation) است، بدون آن که مثالی ارائه کند. ای کاش نویسنده گرامی‌موارد دیگری در *الکتاب* نظیر مفهوم واج، تعدیل‌های آوایی در وام‌واژه‌ها، و برخی



فرایندهای آوایی را (ر. ک. ابن جنی در پایین) هم شرح می‌داد و به منابع دیگری نظیر کارتر (M. G Carter, ۲۰۰۴) هم توجه می‌کرد تا نقش مهم سیبویه در سنت آواشناسی عربی روشن‌تر شود.

- زیر فصل ۵-۵ به سِرُّ صَنَاعَةِ الْأَعْرَابِ نوشته ابن جنی در قرن چهارم هجری می‌پردازد. البته نویسنده در مورد این اثر و بسیاری از آثار دیگر محدوده زمانی به صورت سال یا قرن را مشخص نمی‌کند، و مخاطب خود باید محدوده زمانی پژوهش‌گر و اثرش را حدس بزند.

نویسنده به نقل از بواس Georges. Bohas و همکاران (۱۹۹۰) به این مسئله اشاره می‌کند که ابن جنی تکیه و آهنگ را می‌شناخته و درباره واج‌آرایی نظراتی داده است، اما هیچ شهادتی دال بر این مدعا از کتاب سِرُّ صَنَاعَةِ الْأَعْرَابِ و یا بواس و همکاران (۱۹۹۰) نمی‌آورد تا مسئله برای مخاطب مشخص شود. ادامه این زیرفصل کاملاً از انیس (۱۳۸۴) نقل شده و نویسنده خود هیچ توضیحی به آن نیافزوده است.

نکته جالبی که در نظرات ابن جنی و سایر دستورنویسان عرب (ر. ک. توضیحات مربوط به طبقه حلقیه در فرهنگ العین و همچنین مربوط به سیبویه) وجود دارد و نویسنده به آن توجهی نکرده این است که دستورنویسان مذکور حروف ع، ح، ه، خ، غ یعنی آوهای [ʕ], [ħ], [h], [χ], [ʁ] را تقریباً در یک طبقه قرار داده‌اند. در واقع این طبقه‌بندی الزاماً براساس ویژگی‌های تولیدی نبوده است و احتمالاً دستورنویسان مذکور به رفتار مشابه آوهای مذکور در فرایندهای آوایی به گونه‌ای واقف بوده‌اند. مکارتی (John McCarthy, ۱۹۹۱) مقاله‌ای است تحت عنوان «واج‌شناسی پس‌کامی‌ها» (Guttural Phonology) که مفصلاً به تبیین این مسئله در زبان عربی اختصاص دارد و آوهای مذکور را به دلیل رفتار مشابهشان تحت نام پس‌کامی‌ها طبقه‌بندی می‌کند و در واقع مؤید نظر دستورنویسان مذکور در این خصوص است.

- المفصل نام کتابی است نوشته جارالله زمخشری، نحوی و لغت‌شناس قرن‌های پنجم و ششم که در زیرفصل ۵-۶ معرفی شده است.

تقریباً تمامی مطالب این زیر فصل به نقل از انیس (۱۳۸۴) است و نویسنده به جز یک پانویس در صفحه ۷۷ مطلب دیگری بر آن نیافزوده است. در پانویس مذکور نویسنده به تناقضی که در طبقه‌بندی حروف مجهوره و مهموسه وجود دارد اشاره می‌کند. اما در اینجا نیز اصطلاحات زبان‌شناسی امروزی و اصطلاحات سنتی و قدیمی را در هم می‌آمیزد؛ مثلاً از «حروف واک‌دار!» و «حروف بی‌واک!» صحبت می‌کند.

- زیرفصل ۵-۷ به النثر فی القرائات العشر اثر شمس‌الدین محمد بن جزری که در قرون هشتم و نهم هجری می‌زیسته می‌پردازد.

در این زیرفصل نیز تقریباً مانند سایر زیرفصل‌های بحث شده، نویسنده صرفاً به نقل قول اکتفا می‌کند و اگر هم توضیحی وجود دارد، در قالب و به زبان همان دوران نوشته شده و از آشناسی نوین بهره‌ای نبرده است.

- در زیرفصل ۵-۸ که آخرین و مفصل‌ترین زیرفصل است، نویسنده کتاب مخارج الحروف از ابن‌سینا را شرح می‌دهد.

نویسنده در ابتدا به این نکته اشاره می‌کند که این اثر بر خلاف سایر آثار معرفی شده، اثری مستقل در باب آشناسی است و نخستین کتابی است که ابتدا ویژگی‌های فیزیکی صوت معرفی و سپس آواهای زبان بر اساس اندام‌های گفتار توصیف می‌شوند. نویسنده سپس شش بخش مختلف مخارج الحروف را معرفی و شرح می‌دهد. نکته قابل توجهی که در این زیرفصل بیش از سایر زیرفصل‌ها به چشم می‌خورد این است که در بسیاری از موارد مرز میان توضیحات خود نویسنده و آنچه که در مخارج الحروف آمده مشخص نیست و خواننده سردرگم می‌شود. مثلاً نگاه کنید به دو پاراگراف نخست صفحه ۸۴.

در این زیر فصل نویسنده حضور پررنگ‌تری دارد و در برخی موارد نظر خود را اعلام کرده است. مثلاً در صفحه ۸۶ غصروف بی‌نام را همان تارآواها (پرده‌های صوتی) تلقی می‌کند و دریچه‌نای را برخلاف ابوعلی سینا در زیری و بمی بی‌تأثیر می‌داند. اما در مواردی هم اظهار نظرهایش عجیب به نظر می‌رسند. مثلاً: «توصیف ابوعلی چندان بی‌شبهت به توصیف زبان‌شناسان از صامت همزه نیست. تفاوت در این است که اسمی از تارآواها به میان نیامده و به حالت ملازمه و واک‌داری

و بی‌واکی اشاره نشده است“ (صفحه ۸۷). باید گفت که بر خلاف نظر نویسنده در توصیف زبان‌شناسان برای همخوان انفجاری چاکنایی (همزه) به وضعیت ملاز اصلاً اشاره‌ای نمی‌شود و در واقع ملاز هیچ نقشی در تولید این همخوان ندارد. در صفحه ۸۸ نیز صامت خ، یعنی همخوان [x] را در زبان فارسی لرزشی یا تکریری می‌نامد و در صفحه ۹۳ آن را با صامت ر، یعنی همخوان [r] به لحاظ شیوه تولید یکی می‌داند. در صورتی که [x] یک همخوان گرفته‌سایشی (*fricative obstruent*) و [r] یک رسای ناسوده (*approximant sonorant*) است. در صفحه ۹۴ مطلبی را از مخارج الحروف نقل می‌کند به این صورت: “اما واو صامت از همان جایگاه فاء حادث می‌شود، اما فشار و روانه کردن هوا در آن ضعیف است.” در توضیح این نقل قول نویسنده چنین می‌گوید:

صامتی که آن را در خط فارسی و عربی با و نشان می‌دهند در دو زبان به شیوه‌ای واحد و با واج‌گاهی یکسان ساخته نمی‌شوند. صامت و در زبان عربی لبی نرم‌کامی است. این صامت در زبان فارسی جفت‌واکدار ف است و شاید همین باعث شده که ابوعلی آن را با ف مقایسه کند.

توضیح نویسنده در اینجا کاملاً درست است، اگرچه از نمادهای آوایی مناسب استفاده نکرده است. البته جای این توضیح هم خالی است که ابوعلی سینا در توصیف همخوان مذکور از ضعیف بودن فشار هوا در تولید آن در مقایسه با همخوان [f] اشاره می‌کند، که این مسئله با واکدار بودن آن کاملاً مرتبط است. در بحث مربوط به مصوت‌ها (واکه‌ها) نویسنده توضیحاتی، اگرچه مختصر، ارائه می‌دهد.

در صفحه ۹۸ مجدداً پنج همخوان فارسی که در عربی وجود ندارد به اشتباه مصوت (واکه) معرفی می‌شوند. همچنین در پانوشت همین صفحه، نویسنده در توضیح توصیف ابوعلی سینا از همخوان انسایشی لثوی کامی بی‌واک [ʎ] می‌گوید: “جایگاه و شیوه تولید صامت ج (که احتمالاً منظور [dʒ] است) در عربی آن زمان با ج فارسی متفاوت بوده است ولی ابوعلی صامت ج را با تلفظ فارسی زبانان توصیف کرده است.” نویسنده این همخوان را با شیوه‌ای غیر دقیق با حروف الفبای عربی

نمایش می‌دهد و توضیح نمی‌دهد که تفاوت این همخوان در دو زبان عربی و فارسی در چیست. مهم‌تر آنکه، اگر به توصیف ابوعلی سینا از همخوان انسایشی لثوی کامی بی‌واک [ʃ] و مقایسه آن با جفت واک‌دارش [dʒ] (حرف جیم) دقت کنیم، مجدداً ضعیف بودن فشار هوا در همخوان واک‌دار نسبت به جفت‌بی‌واکش مشاهده می‌شود.

#### ۶.۴ آخرین فصل کتاب: سخن پایانی

نویسنده این فصل را که در واقع به نوعی نتیجه‌گیری بخش پنجم محسوب می‌شود، با بحث در مورد کمبود پژوهش‌های آواشناختی در قرون وسطی و حتی پیش از آن در یونان و روم شروع می‌کند و تنها پژوهش آواشناختی آن دوران را کتاب نخستین رساله دستوری می‌داند و به دستاوردهای آن اشاره‌هایی می‌کند. همان‌گونه که در معرفی فصل دوم کتاب در زیربخش ۲-۴ گفته شد، جای مطرح کردن این بحث در فصل دوم و در زیربخش مربوط به قرون وسطی است؛ البته به طور نسبتاً مفصل، یا لاقلاً همان‌گونه که در روبینز (۱۳۷۰: ۱۶۲-۱۶۵) آمده است. نکته قابل توجه دیگر این است که همان‌گونه گفته شد اثر مذکور مربوط به قرن دوازدهم میلادی است. در صورتی که نویسنده آن را به پیش از قرون وسطی نسبت می‌دهد. نویسنده همچنین در تأیید مدعای خود در مورد کمبود مطالعات آواشناختی در غرب به نقل از کمپ می‌گوید: «غریبان از آواشناسی غافل مانده بودند». البته منبع فاقد تاریخ مورد اشاره ایشان در فهرست منابع هم نیامده است. در ادامه (صفحه ۱۰۵)، بر خلاف آنچه که خود در مورد غریبان ادعا کرده است چنین می‌گوید: «آواشناسان سرزمین‌های اسلامی چه از دستاوردهای غریبان استفاده کرده باشند چه از حاصل کار هندیان تفاوتی نمی‌کند.» و بالاخره مشخص نمی‌کند که غریبان دستاوردی داشته‌اند یا نه.

در پایان، نویسنده بر این باور است که دانشمندان ایرانی سهم عمده‌ای در تکوین علم آواشناسی دارند و از این پس می‌توان گفت ایرانیان سنت آواشناسی دارند.

## ۵. نتیجه گیری

به رغم آن که کتاب حاضر مدعی است که به موضوع تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان اختصاص دارد، با توجه به آنچه گفته شد و در زیر به صورت خلاصه می‌آید می‌توان گفت که این کتاب توصیف و تحلیلی نقادانه از آواشناسی ایرانی در بافت تاریخی آن ارائه نکرده است و نتوانسته حق مطلب را ادا کند. این اثر عمدتاً ارجاعاتی است به برخی منابع در زمینه تاریخ زبان‌شناسی و در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان آن را گردآوری و تلخیص برخی منابع آواشناسی در کشورهای اسلامی دانست.

در مورد مطالعات آواشناسی در هند و غرب، اعم از یونان و روم، نویسنده فقط به برخی دست‌آوردها به نقل از سایر منابع موجود (عمدتاً رویینز، ۱۳۷۰) اشاره کرده و نه تنها چیزی بر آنها نیافزوده، بلکه همه مطلب را هم نقل نکرده است.

مشکل اصلی در مورد دانشمندان اسلامی/ایرانی است که در واقع موضوع اصلی کتاب است. در اینجا نویسنده باز هم عموماً توصیف و تحلیلی در مورد دیدگاه‌ها و دست‌آوردهای آواشناختی دانشمندان ایرانی در بافت تاریخی آن روزگار ارائه نمی‌کند و فقط به نقل قول‌هایی مختصر بسنده می‌کند. در واقع، آنچه که در مورد خلیل‌بن احمد، سیبویه، ابوعلی سینا، ابن‌جنی، و... در سایر منابع آمده به مراتب مفصل‌تر از آن چیزی است که در این کتاب آمده است.

از همه مهم‌تر، این که مخاطبان کتاب حاضر به قول نویسنده قرار است زبان‌شناسان و علاقمندان به آواشناسی باشند. در صورتی که با توجه به کمبود توضیحات و تفسیر درست در قالب اصطلاحات رایج امروزی، بعید به نظر می‌رسد که این کتاب بتواند برای مخاطبان مذکور مفید واقع شود.

بدین ترتیب به منظور قابل‌فهم‌تر کردن موضوع و نزدیک‌تر شدن نویسنده به هدف مورد نظرش، به نظر می‌رسد حداقل در مورد مطالعات آواشناسی در میان دانشمندان اسلامی/ایرانی نویسنده صرفاً به نقل بخش‌هایی از منابع مربوط اکتفا نکند و مطالب را کامل و یا مفصل‌تر نقل کند و با به کارگیری منابع مرتبط و روزآمد توضیح و تفسیر خود را در قالب اصطلاحات رایج امروزی به متن بیافزاید، تا درک بهتر وضعیت آواشناسی ایرانی در گذشته و امکان مقایسه دستاوردهای آن با آنچه که در وضعیت کنونی به طور کلی وجود دارد برای مخاطبان امروزی فراهم گردد.

## کتاب‌نامه

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۰). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: انتشارات سمت.
- انیس، ابراهیم (۱۳۸۴). *آواشناسی زبان عربی*. ترجمه ابوالفضل علامی و صفر سفیدرو. انتشارات اسوه.
- برنال، جان (۱۳۸۰). *علم در تاریخ*. ترجمه حسین اسدپور پیرانفر و کامران فانی، ج اول و دوم. موسسه انتشارات امیرکبیر.
- رویینز، آر. اچ. (۱۳۷۰). *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: نشر مرکز.
- سمائی، سید مهدی (۱۳۸۸). *تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان*. تهران: نشر مرکز.
- سورن، پیتر آ. ام. (۱۳۸۷). *تاریخ زبان‌شناسی (بخشی از کتاب زبان‌شناسی در غرب)*. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: انتشارات سمت.
- مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۸۳). *نحو هندی و نحو عربی*. نشر کارنامه.

- Bohas, Georges, Jean-Patrick Guillaume, and Djamel Kouloughli (1990). *The Arabic Linguistic Tradition*. Georgetown University Press.
- Carter, M. G. (2004). *Sibawayhi*. Oxford University Press. Oxford Center for Islamic Studies.
- Catford, J. C. (2001). *A Practical Introduction to Phonetics* (Oxford Textbooks in Linguistics) 2<sup>nd</sup> edition. Oxford University Press.
- Kenstowicz, Michael. (1994) *Phonology in Generative Grammar*. Oxford: Blackwell Publishers.
- McCarthy, John (1991). "Guttural Phonology". In «*Perspective on Arabic Linguistics III: Papers from the Third Annual Symposium on Arabic Linguistics*». Edited by Bernard Comrie and Mushira Eid. John Benjamins B.V.
- Versteegh, Kees (1997). *Landmarks in Linguistic Thought III: The Arabic Linguistic Tradition*. Taylor & Francis.
- Watson, Janet C. E. (2002). *The Phonology and Morphology of Arabic*. Oxford University Press.